

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در فرمایش صاحب جواهر(قدس سرّه) است که به مجرد تمکن از کاروان اول، آیا رفتن با آن کاروان تعیین پیدا می‌کند یا اینکه شخص مستطیع در صورتی که وثوق دارد کاروان دیگر در زمان دیگری به حج می‌رود، می‌تواند صبر کند که با آن برود؟ بیان شد که به نظر می‌رسد یک تهافتی در کلام صاحب جواهر باشد.

بررسی تهافت در کلام صاحب جواهر(قدس سرّه)

مطلب اول: صاحب جواهر در عین اینکه هم کلام مدارک و هم کلام شهید در درس را ردّ کرد، دو اشکال به مرحوم شهید در درس (که فرمود اگر اطمینان دارد با کاروان دیگر می‌تواند برود، می‌تواند تأخیر بیندازد) وارد کرد که باید دید آن دو اشکال اصلاً وارد است یا خیر، لازمه اشکال بر کلام شهید آن است که نظر صاحب جواهر(قدس سرّه) بر این است که با تمکن از کاروان اول، باید با همان برود؛ یعنی ایشان باید نظر شهید ثانی(قدس سرّه) در روضه را قبول کند (شهید ثانی(قدس سرّه) در روضه می‌گوید با تمکن از کاروان اول، باید به حج برود و عبارت ایشان هم اطلاق دارد؛ یعنی حتی با فرضی که اطمینان دارد به اینکه با کاروان دوم هم می‌تواند برسد، باید با کاروان اول برود).

صاحب جواهر(قدس سرّه) پس از ذکر اشکال بر شهید در درس می‌فرماید: «فلا ريب في عصيانه بالتأخير مع التمكن من الرفقة الاولى من دون الوثوق بغيرها»؛ شکی نیست در عصیان اگر تأخیر انداخت در صورتی که تمکن دارد با کاروان اول برود و اطمینان ندارد با کاروان دیگر می‌تواند به حج برسد. مفهوم این عبارت این است که اگر اطمینان دارد با کاروان دیگر به حج می‌رسد تأخیر مانعی ندارد.

بنابراین، صاحب جواهر ابتدا در ردّ شهید اول می‌گوید تأخیر جایز نیست اگرچه اطمینان دارد با کاروان دیگر می‌تواند برود، اما از مفهوم عبارت دیگر ایشان استفاده می‌شود در صورت اطمینان از کاروان دوم، می‌تواند به تأخیر بیندازد. به نظر ما یک تهافتی در عبارت صاحب جواهر هست که نمی‌شود بگوئیم صاحب جواهر قول شهید اول در درس را قبول دارد یا قول شهید ثانی در روضه را.

مطلب دوم: دیدگاه برگزیده ما، قول شهید اول در درس است؛ یعنی اگر اطمینان دارد که با کاروان دوم حج را درک می‌کند، می‌تواند تأخیر بیندازد. حال باید به دو اشکال صاحب جواهر(قدس سرّه) بر شهید در درس پاسخ دهیم.

اشکال اول: اولین اشکال صاحب جواهر(قدس سرّه) این بود که به مجرد تمکن از کاروان اول حج بر او مستقر می‌شود و تشبیه کردند به کسی که وقت نماز برسد و امکان انجام آن هم بوده انجام ندهد و بمیرد، اینجا قضا بر او واجب است، در اینجا نیز اگر با کاروان اول نرود و حج از او فوت بشود استقرار پیدا می‌کند.

پاسخ: اولاً ما چه دلیلی داریم که به مجرد تمکن، استقرار می‌آید؟ اگر اطمینان دارد با کاروان دوم برود و تأخیر انداخت، اگر با کاروان دوم هم رفت، اما حج را ادراک نکرد و مُرد، باز دلیلی بر استقرارش نداریم. صاحب جواهر(قدس سرّه) در اینجا دلیل بر استقرار نیاورده است. اینجا مانند جایی است که در یک روز، چند کاروان حرکت می‌کند که آنجا گفتیم مخیر است و خود صاحب جواهر(قدس سرّه) هم قبول دارد در صورت تعدد کاروان در زمان واحد، اگر اطمینان دارد به حج می‌رسد، با هر کدام بخواهد می‌تواند به حج برود.

بنابراین، به همان دلیل که در آنجا استقرار معنا ندارد، در صورت اطمینان نیز استقرار بی‌معناست و بین آن کاروان و این کاروان فرقی نمی‌کند؛ چون در وثوق به ادراک حج مشترک‌اند، لذا فرقی نمی‌کند. بنابراین، اشکال ما این است که «لا دلیل علی الاستقرار مع الوثوق بادرک الحج مع الرفقة الثانية»؛ اگر با کاروان دوم اطمینان دارد حج را درک می‌کند، ما دلیلی بر استقرار نداریم.

ثانیاً این تشبیه صاحب جواهر(قدس سرّه)، تشبیه درستی نیست؛ زیرا در اینجا هنوز زمان حج فرا نرسیده است. در مثال نماز هم وجوب آمده و هم زمانی که می‌توانسته در آن زمان نماز را بخواند، مثلاً نیم ساعت از وقت گذشت، تمکن داشته نماز را در آن زمان بخواند و نخوانده، اینجا فقها فتوا به وجوب قضا می‌دهند و این علی القاعده است، اما در اینجا درست است وجوب روی واجب معلق وجوب می‌آید، اما زمان تمکن از واجب که نبوده است. لذا این تشبیه، تشبیه درستی نیست، منتهی عمده اشکال ما این است که دلیلی بر استقرار نداریم. استقرار نیاز به دلیل دارد و هر جا دلیل داشتیم می‌گوئیم مستقر است، اما اینجا چه دلیلی بر استقرار داریم؟

موضوع استقرار این است که کسی همه جهات استطاعت را دارد و می‌توانسته حج انجام بدهد انجام نداد، حج بر او مستقر است. بنابراین، زمان در تثبیت استقرار نقشی نداشته و ملاک وثوق است و وثوق در کاروان دوم نیز وجود دارد.

اشکال دوم: دومین اشکال صاحب جواهر(قدس سرّه) به شهید اول آن است که روایات و نصوصی داریم که: «من استطاع و لم یحج و مات فإن شاء فلیمت یهودیاً أو نصرانیاً» که این نصوص، شامل شخصی می‌شود که می‌توانسته با کاروان اول برود و نرفته اگرچه وثوق به کاروان دوم دارد و صبر می‌کند و تأخیر می‌اندازد تا با کاروان دوم برود.

به نظر ما پاسخ این اشکال روشن است؛ زیرا «من استطاع و لم یحج»؛ یعنی کسی که تمام شرایط برای او بوده و می‌توانسته با این کاروان دوم هم برود و نرفته است، اما اگر کسی با این کاروان دوم برود و در بین راه بمیرد، آیا می‌توان گفت که چون با کاروان اول حرکت نکرد، جزء این نصوص است؟ اگر با کاروان اول حرکت کرده و در وسط راه مُرده بود، باز می‌گفتید این روایات شامل اول می‌شود و حج بر او مستقر شده؟!

بنابراین، به هیچ وجه این روایات شامل چنین شخصی نیست، روایات «من استطاع و لم یحج»؛ یعنی کسی که مستطیع می‌شود و اصلاً اقدام بر انجام حج نمی‌کند و با هیچ کاروانی نمی‌رود، اما اگر کسی می‌گوید دو کاروان است و کاروان دوم که یک ماه دیگر می‌رود، من وثوق دارم به اینکه من را به حج می‌رساند و با کاروان اول نمی‌رود و با کاروان دوم می‌رود، صدق «من لم یحج» بر او نمی‌کند؛ زیرا او مقدمات حج را شروع کرده و «یهودیاً أو نصرانیاً» درباره او معنا ندارد همان‌گونه که اگر با کاروان

اول برود و قبل از موسم حج یا قبل از احرامش بمیرد، نمی‌توان گفت «فَلَيَمُتْ يَهُودِيًّا او نصرانيًّا»؛ چه آن‌که روایات داریم بر این‌که هر کس احرام ببندد و داخل حرم شود و بمیرد، مُجْزِی از حجة الاسلام اوست و حجّ بر او مستقرّ نیست.

خلاصه آنکه، معنای اجمالی استقرار آن است که کسی همه شرایط انجام حج برای او مهیا بوده و اگر طبق آن شرایط پیش می‌رفت حج را درک می‌کرد، اما با این حال این کار را نکرد، بر چنین شخصی حج مستقر است.

نتیجه آنکه، تهافت کلام صاحب جواهر(قدس سرّه) و دو اشکال ایشان بر شهید اول در دروس بیان شد که گفتیم این دو اشکال وارد نبوده و پاسخ دادیم. ادامه عبارت صاحب جواهر(قدس سرّه) در جلسه بعد بیان خواهد شد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ